

کفتارهای عرفانی

(قسمت نودم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

(بیانات اسفند ۱۳۹۰)

صد و چهارم

تابستان ۱۳۹۲

فهرست

جزوه صد و چهلیم - گفتارهای عرفانی (قسمت نودم)

(بیانات اسفند ۱۳۹۰)

صفحه

عنوان

- بعضی استعدادهایی که بشر دارد منطبق با فطرتش است /
آن استعدادهایی که خداوند در بشر فراهم کرده است را
رشد بدهیم. ۷
- در مورد خطبة الاولیاء و خصوصیاتى که برای هر یک از
اوصیاء و جانشینان آنها ذکر کرده‌اند / علم یعنی چه؟ /
درباره‌ی غیبت امام. ۱۵
- در اطبًا هم نَفَس و قدم آنها مؤثر است / اعتقاد هر انسانی در
بدنش خیلی مؤثر است و کمک می‌کند / ارتباط بدن با فکر. ۱۹
- راجع به سهل ممتنع / کار خیری که می‌کنید به منت و
اذیت، آن را خراب نکنید، کار خیر به قصد و اراده‌ی
خداوند باشد. ۳۰
- چه کار کنیم که دعاهاى ما مستجاب شود؟ / دعا مؤثر
است ولی باید بدانیم از که می‌خواهیم. با دقت، عاقلانه و

منطقی از خداوند چیزی بخواهیم / خداوند خودش کار
خودش را می‌کند و مصلحت ما را در نظر می‌گیرد. ۳۸

فهرست جزوات قبل. ۴۸

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنذبعلی شاه) پاسخ نامه ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه ها و سؤالات نمی باشد، لطف نمائید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمائید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمائید. با توجه به آنکه تهیه ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه ی خیریه و انتشاراتی صورت می گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه ی اشتراک، با شماره ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمائید.

بدینوسیله از همه ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته اند، سپاسگزاری می شود. مطالعه ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان پذیر می باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لاقلاً همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسیم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .^۱

وقتی می‌گویند یک کسی به فلان کس شبیه است یا اینکه این واقعه عیناً مثل همانی است که فلان کس هم، این کار را کرد، این علامت این نیست که چون دو نفر کمی به هم شبیه هستند، همه‌ی کارهایشان مثل هم باشد، نه. این همه جمعیتی که خداوند در کره‌ی زمین آفریده، اثر انگشت هر کدام مخصوص خودش است. دو اثر انگشت مثل هم نیست. البته تمام مصنوعات که خداوند آفریده، بشر رفته دنبال اینکه بتواند مثل آن را بیافریند. یک مقدار کمی هم در این زمینه موفق شده است.

آیا خداوند همه‌ی بشرها را مثل هم آفریده؟ نه. حتی در خود قرآن گفته است که یک کاری کردیم که در این جامعه‌ی انسان‌ها، بعضی‌ها اداره کنند، برآنها‌ی دیگر مسخر باشند برای اینکه جامعه بگردد. مثال خیلی واضح آن این است که در اشخاصی که عقل آنها یک خرده می‌لنگد، یا بچه‌های صغیر ده، یازده ساله که ممکن است اگر انگشت خوبی داشته باشند، به یک آب‌نبات بفروشند و امثال اینها. این یک مسخرکردنی است که خداوند کرده. پدر و مادر بر فرزند صغیر مسخر و مسلط هستند، برای این است که او به نقطه‌ای برسد که خودش بتواند کار کند ولی ممکن است اصلاً به آن نقطه نرسد، در همان حالت بماند.

به هر جهت یک تفاوت هست که در آن کسی که استدلالش، فهم و درکش کوتاه است که اصطلاحاً، قانوناً به آنها می‌گوییم «سفیه»، آنها خودشان نمی‌دانند که یک کارهایی از آنها بر نمی‌آید، برای اینکه همه‌ی جامعه اداره بشود، آنها را باید اداره کند.

خداوند از روزی که بشر یا هر جاننداری را آفریده، آنها را اجتماعی آفریده است. استعدادهایی که خداوند برای بشر آفریده، برای همه هست منتها یکی، این استعداد را می‌تواند تربیت کند، بیشتر بشود و یکی می‌تواند اصلاً این را ندیده بگیرد به یک استعداد دیگری بپردازد. یکی می‌تواند هم ورزشکار باشد، هم زارع باشد چون شبیه به هم است یا می‌تواند ورزشکار باشد اما دیگر نمی‌تواند ریاضیدان باشد یا پای تلسکوپ بنشیند. هیچکدام از این دو چیز بر هم فضیلتی ندارند. غیر از تقسیم کاری که خود ما بشرها برای خودمان قائل هستیم، خداوند هم این تقسیم کار را کرده است. استعداد همه چیز را در همه‌ی بشرها آفریده، تا شما کدام استعداد را تربیت کنید؟ منتها در هر بشری بعضی استعدادها منطبق با فطرتش است. مثلاً یک آدمی است که قلبش ناراحت است، اصلاً مستعد ورزشکاری، ورزش هالتر و امثال اینها نیست. مثلاً فوتبال را خدا نیافریده است، می‌گوید فوتبال نمی‌توانی؟ نکن، چیز مهمی نیست. خودت آفریدی، خودت بکن! ولی استعدادهایی که خداوند آفریده برای زندگی‌ش و تعالی به سمت خودش است.

آنوقت این بشر برای خاطر این تعالی و پیشرفت، خودش یک چیزهایی درآورده. ورزش اوّل به این جهت بوده ولی حالا اینطور نیست. بازی‌هایی مثل شطرنج و مثل اینها را بشر برای خودش درست کرده که استعدادش را دارد. خداوند استعداد درک این راه و درک مسائل دیگری که برای او هست را داده و از همه‌ی استعدادها در او آفریده، دیگر به عهده و اختیار خودش است که کدامیک را تجربه کند. البته اینکه می‌گوییم «به اختیار خودش» یعنی خداوند طوری کرده که ظاهراً به او متوجّه نباشد. اختیار داده گواينکه محیط‌های دیگری هست، مسائل دیگری هست که بشر را مجبور می‌کند.

یک چیزهایی هم بشر خودش، مجموعه‌هایی را برای خودش فراهم کرده است. الان در جوامع می‌گویند که مثلاً خیلی خانم‌ها یا خیلی آقایان، جوان‌ها می‌روند دنبال اینکه لیسانس یا چیزی بگیرند. لیسانس در مورد چه؟ در مورد مدیریت اقتصادی؟! خوب است ولی اینقدر مدیریت اقتصادی و با این اقتصاد خراب، نه! یا مثلاً از اختراعاتی که کردند. اینها را درست می‌کنند، نه برای خاطر علم، به هر خاطری هست، بعد ما خودمان، خودمان را مجبور کردیم که برویم حتماً یک لیسانسی بگیریم. غیر از این اجبار، اجبار دیگری نیست. این اجبار هم خود ما فراهم کردیم. به علاوه لازم نیست که هرکسی همه‌ی چیزها را بداند و انجام

بدهد، ممکن است خودش هم خوشش نیاید. یکی آدمی است که از ورزش خوشش می‌آید، خیلی‌ها هستند حتی پیرمردها و اینها که ورزشکار هستند. این خودش می‌تواند استعداد خودش را پرورش بدهد ولی یکی هست اصلاً خوشش نمی‌آید، اهل ورزش نیست. من خودم را مثال بزنم: اصلاً از دبستان، دبیرستان، دانشکده دنبال ورزش نبودم، دوچرخه سواری بلد نیستم. نه اینکه خیلی نفهم و دهاتی هستم، نه! خوشم نمی‌آید. یکی هست این را دوست دارد. نمی‌شود بگوییم: خداوند به من ظلم کرده که من استعداد دوچرخه سواری ندارم، نه! استعداد آن را در همه آفریده ولی غیر از این استعداد، یک مسائل دیگری هم در جامعه و در روح انسان‌ها هست و آن این است که فرض کنید من به ریاضیات خیلی علاقه مند هستم، آنچنان غرق در این می‌شوم که از چیزهای دیگر یادم می‌رود. این خودم هستم که یکی از آن استعدادهایی را که خدا برای همه‌ی بشر فراهم کرده، رشد می‌دهم.

اگر اجتماع صحیحی باشد، خود جامعه باید تشخیص بدهد، (این مشاوره‌هایی که درست کردند، البته ظاهرش خیلی قشنگ و خوب است ولی اینها اطلاعاتی ندارند) جامعه باید به من بگوید که نه، تو ناراحت نباش، تو برو این کار را بکن. می‌گویم چشم! برای اینکه آن استعداد بیشتر در من رشد کرده است. فرض کنید این زراعتکارها زمینی دارند، باغی دارند، آبی دارند، اینها همه

چیز می‌توانند بکارند ولی مثلاً در گناباد اگر نارنگی یا پرتقال بکارند، یک جوانه می‌زند و یک سال، دو سال بعد حتی خشک می‌شود. همین تخم را بردارید ببرید در مازندران، هنوز دو سال نشده، قد آن بلند می‌شود. همین استعدادی است که این زمین دارد که این را پرورش بدهد و این بی‌استعدادی راجع به آن موضوع است به عکس آن، مثلاً پسته. در طرف کویر گناباد پسته بکارید خیلی رشد می‌کند، خوب می‌شود. همان را بگذارید در مازندران، اصلاً سبز نمی‌شود. این تقسیم‌بندی، ظلم نیست، عدل است، کمال عدل است. منتها در آن حدودی که خداوند استعدادها را آفریده، آن استعدادهایی که خداوند به نفع بشریت می‌داند، تا یک حدّی کاری کرده که فقط آن استعدادها پرورش پیدا کنند. آنوقت آنها را تقسیم می‌کنند. در مورد بعضی‌ها مثلاً راجع به مسائل ورزشی است.

این خود بشر است که در خیلی موارد خودش را خراب می‌کند. همین اوضاع اجتماعی که می‌بینید خداوند هزاران معدن، هزاران چیزها در زیر زمین ایران گذاشته ولی خود جامعه‌ی بشری ما، به آن توجه نداریم. یکی که در زیر زمین کشورش هیچ چیز ندارد، از دور نگاه می‌کند می‌بیند زیر زمین ما چه هست؟ حال کار هم دارد، خداوند اجازه می‌دهد که تو بیا کمک کن ولی اجازه نمی‌دهد که دیگر خود صاحبش را بیرون کنی. اینجا فساد بشری

است که خراب می‌کند و داده‌ی خداوند را فاسد می‌کند. و الا طبیعی است که این کار را بکند. اما تکلیف ما در این وسط چیست؟ این است که محلّ خود را بدانیم. ناصر خسرو یک قصیده‌ی مفصّلی دارد که حالا شعر آن را از حفظ نیستم، می‌گویید: این کره‌ی زمین که ما روی آن هستیم، یک کره‌ای است در این جهان. همه حتّی قدیمی‌ها هم بررسی کرده بودند. مثل آن در این جهان، در این کیهان، مثل یک ارزنی است که روی دریای قلزم، دریای سرخ باشد. یک ارزن روی آن، مثل کره‌ی زمین است که روی جهان هست. حالا تو خودت حساب کن مقام تو در این ارزن چقدر است؟! این مثال را گفتم فقط به عنوان این حساب ما. ما خودمان، مقام معنویت و مقام ارشاد و اینها را هم بگیریم حساب کنیم ما که موقعیتی داریم، باید فعال باشیم، باهوش باشیم، به دیگران هم کمک کنیم، دیگران هم به ما کمک کنند، این چیزی است که خدا مقرر کرده است.

در مورد آنچه خدا آفریده، گفته همه با هم تعاون یعنی همراهی داشته باشید. دیگر خدا نمی‌آید دست من را بگیرد بگذارد در دست یکی دیگر، بگوید: با هم بروید. خودمان باید بفهمیم. وقتی همه چیز ما به نام خدا بود و با خدا بود، این تعاون مان هم برای خدا انجام می‌شود. منتها وقتی اینطور نباشد این بشر قواعدی می‌آفریند، روابطی درست می‌کند که به ضرر خودش

است. در طّیّ تاریخ دیدیم که یک قدرت آن طرف است و یک قدرت این طرف با هم جنگ می‌کنند، ده، بیست میلیون نفر کشته می‌شوند، نه! حساب آن با کیست؟ اینها در نتیجه‌ی عدم درک خودمان از موقعیت‌مان، از موقعیت بشری است. حالا ما تنها نه، ما می‌فهمیم یکی دیگر که نمی‌فهمد زور می‌گوید، بشریت به هم می‌خورد. به هر جهت ما سعی کنیم خودمان بفهمیم. استعدادمان در آن استعداد که هر استعدادی باشد، خداشناسی، جداگانه هست. برای اینکه خدا، هم با آهنگر کار می‌کند هم با زارع و هم با نقّاش و هنرمند. همه‌ی اینها باید این استعدادِ شناختِ خدا، شناختِ راهِ خدا را بشناسند و از همان راه بروند ولی سایر چیزها، گناه شخص من و شما نیست، گناه مجموع جامعه است.

مجموع جامعه‌ی ما، تقریباً می‌شود گفت دنیا، چیزهایی را که خودش برای آسایش خلق کرده یا خداوند در اختیارش گذاشته، موجب فسادش می‌کند. مثل همین ورزش که مثال زدیم. این حیوانات چه اهلی، چه حیوانات وحشی نگاه کنید مثلاً بچه‌گره‌ها با هم ظاهراً دعوا می‌کنند، به کله‌ی هم می‌پرند، تمرین می‌کنند. تمرین آنها برای این است که بعد بهتر زندگی کنند، نه برای اینکه با هم دشمنی کنند. خدا گفته است که بشر هم یاد بگیرد. ما بشر برای بچه‌های خود والیبال، فوتبال، دو و اینها را کشف کردیم (البته این برای جوان و پیر، همه هست ولی معمولاً مال

جوان هاست) ولی چطور؟ من مسابقات فوتبال را نگاه می‌کنم، البته زیاد به مسابقات علاقه مند نیستم ولی می‌خواهم همین نتیجه را بگیرم و گرفتم که این دو بچه گربه بغل هم پریدند، بازی می‌کنند تا مادرشان نق می‌زند فوری با هم، می‌دوند آنجا، می‌دوند ولی این فوتبال امروز مثل اینکه این دسته با آن دسته دشمن خونی هستند، پدرکشتگی دارند. نگاه کنید همیشه به جان هم می‌افتند. خداوند آن نعمتی که به ما داده به جای اینکه ما بفهمیم و از آن استفاده کنیم، فرض کنید من تماشا می‌کنم، علامت این نیست که من چرا فوتبال بلد نیستم؟ نه، من تماشا می‌کنم فرض کنید خوشم هم می‌آید ولی خداوند این را آفریده به همان منظور که من، فرزندان من و شما از بچگی آن مرحله را بگذرانند. اگر خواستند در آن مرحله بمانند، اگر نه وقتی گذراندند، بیایند به زندگی عادی برسند. ما خودمان این را خراب کردیم. بنابراین، تقسیم بندی که خدا به مناسبت استعدادها کرده، خلاف عدل و عقل نیست ولی ما خودمان خرابش کردیم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

این خطبه که می‌خوانند بعداً دقت کنید چاپ شده، جداگانه هم هست، دقت کنید. برای هر یک از ائمه همچنین برای هر یک از اوصیای آنها و جانشینان آنها خصوصیات ذکر کرده‌اند. البته یک قدری، روی تنظیم اینها رعایت ادبیات و نظم را کرده‌اند ولی در اصل یک معنایی دارد ولی این نیست که وقتی یک صفتی برای یکی از ائمه می‌گویید، آنها را دیگر این صفت را نداشته باشند، نه! یعنی این صفتشان بارز است. مثلاً حضرت باقرالعلوم امام پنجم است. باقرالعلوم در واقع یعنی شکافنده‌ی علوم، نه اینکه آنها را دیگر نبودند، نه! آنها را دیگر هم خود علم بودند.

اصلاً علم یعنی چه؟ علم زمان حضرت باقر ظاهر شد، به این معنی که پیغمبر که مبعوث شدند، مقداری دستورات جنگی دادند یعنی از آیات قرآن نقل کردند، یک مقداری دستورات طبّی دادند: *كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ*^۲، یک مقداری هم دستورات اخلاقی و اجتماعی دادند. ما خواهیم هر کدام را در یک علم جا می‌دهیم، می‌گوییم اینها در علم حقوق است، این مطالب در علم طب هست، آن مطالب در چه هست. حضرت باقر

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۰/۱۲/۱۲ ه. ش.

۲. سوره اعراف، آیه ۳۱.

همه‌ی اینها را ظاهر کردند یعنی مجزاً، مشخص کردند. حالا جهت آن هم، جهت اجتماعی بود که تازه حکومت قبلی یعنی حکومت بنی‌امیه ضعیف شده بود، بنی‌عباس داشتند با او مبارزه می‌کردند، اما بنی‌عباس هم هنوز اینقدر قوی نشده بودند. این وسط آزادی مختصری فراهم شده بود ولی همه‌ی این ائمه، باقرالعلوم بودند. فرض کنید که یکی چشمش ضعیف است، طبیب برای او دوی چشم می‌دهد، یکی دیگر پایش درد می‌کند اصلاً به آن دوا کاری ندارد، یک روغنی به او می‌دهد. برای هرکدام متناسب با آن یک دوا می‌دهد.

بشریت هم هر وقت هر احتیاجی داشته، خداوند متناسب با آن احتیاج، ائمه را فرستاده و دستور داده. تا زمان غیبت، زمان غیبت، شما فکر می‌کنید، می‌گویید پس حالا که همیشه امامی بوده، چرا این امام حالا غایب است؟ اگر قرار است غایب باشد، پس اصلاً نباشد. امامی که غایب باشد، امام ما نیست، نه! آن کمی عقلی من است اگر این را بگویم. تا زمان امام غایب، شیعه دسترسی به ائمه داشت، هر سؤالی داشت می‌رفت از امام می‌پرسید. حتی فرض کنید پایش شکسته بود باید جوش می‌دادند، از امام می‌پرسید چه کار بکنم؟ همینطور در همه‌ی چیزها و کم‌کم شاید موجب این شده بود که شیعیان فکرشان را کد بماند، خودشان

نتوانند هیچ تصمیمی بگیرند. باید بگویند این کار را بکن، آن کار را نکن. امام فرمودند که همه‌ی چیزهایی که خواستید، به شما گفته شده، همه چیز آماده است. بنابراین خودتان فکر کنید از این در بیاورید، وظیفه‌ی خودتان است، از آن تاریخ به اصطلاح به حرکت درآمد. مثل اینکه فرض کنید کسی از همین‌هایی که می‌خواهند بروند مثلاً درس هواپیمایی یاد بگیرند، اول یک درس‌هایی می‌خوانند که خط مستقیم چیست و امثال آن. یکی می‌گوید آقا! این حرف‌ها چیست؟ من می‌خواهم هواپیما یاد بگیرم، آن را به من یاد بده. می‌گویند باید این را داشته باشید تا به آن برسید. ائمه، پیغمبر همه‌ی این مطالب و معالِمی که لازم بود برای تفکّر بشر، تفکّر شیعیان در دسترس گذاشت. بعد در واقع چون عادت کرده بودند که همه چیز را از امام بپرسند، برای اینکه به امام دسترسی نداشته باشند، غایب شد. خود همین غیبتِ امام هم یک محبتی است که خداوند به ما کرده یعنی خودتان باید فکر کنید، خودتان عقلتان را به کار بیندازید.

حالا در اثر این، مردم خیلی فکر می‌کنند، فکرهایشان بیجا درمی‌آید. نکند کم‌کم خداوند بخواهد خدای نکرده ما را اذیت کند که در این حالت امام ظاهر خواهد شد، این وضعیتی است که اهل تسنّن به آن دچار شدند. اهل تسنّن برحسب استدلال خودشان و

فتوای خودشان کار می‌کردند. هر مجتهدی در یک محلّه بود می‌آمدند از او می‌پرسیدند و هر چه نظر خودش بود، می‌گفت و آن اجرا می‌شد. بعد زمان یکی از خلفا بود که می‌گویند پانصد نفر مجتهد در شهر بغداد بودند یعنی پانصد جور رأی می‌دادند و این ممکن است به اسلام خیلی لطمه بزند. البته دلشان برای اسلام نسوخته بود، دلشان برای این می‌سوخت که نکند اینقدر تفرقه زیاد بشود که حکومت خودشان به خطر بیفتد. گفتند فقط چند نفری حق دارند، مابقی همه باید از آنها اطاعت کنند. اوّل شش نفر را انتخاب کردند که بعد داوود و طبری حذف شدند، این چهار نفر امامی که الان سنی‌ها دارند، مرجع قرار دادند. اما در شیعه گفتند خودتان فکر کنید، اما نگفتند هر چه فتوا دادید، همان درست است، نه! گفتند که فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا، بگردید ببینید ما راجع به این موضوع چه گفتیم؟ در مورد همین موضوعی که شما می‌گویید، ببینید ما چه گفتیم؟ آنوقت فتوا بدهید.

حالا منظور این است که مثلاً باقرالعلوم که می‌گوییم نه اینکه فقط حضرت باقر بودند، همه ی ائمه همین صفت را داشتند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

بعضی کسالت‌ها پیدا می‌کنم که خودش خوب می‌شود ولی گاهی می‌گویم دکتر بیاید، از ترس دکتر بیماری خوب می‌شود. من از ترس دکتر نه، آن بیماری از ترس دکتر خوب می‌شود. حالا ان شاء الله قدم شما، نفس شما، همه همینطور باشد. یک وقت شنیدم یعنی روایتش را شما قبول کنید چون من می‌گویم. به نظرم دکتر نور می‌گفت برای اطّباء قدیم، آنهایی که واقعاً تشخیص می‌دادند که متخصص هستند، برای آنها کلاس‌هایی گذاشتند و بعد از اینکه کلاس‌ها را می‌دیدند، اجازه داشتند که طبابت کنند. دو نفر از اینها یکی همین آقای دکتر نورالحکما و یکی دکتر ملک‌افضلی بودند که من دکتر ملک‌افضلی را ندیدم. این دو نفر آنوقت‌ها هم کلاس بودند، درویش هم بودند، آن تصدیق را که گرفتند، هر دو نفر آن تصدیق را جلوی آقای نورعلیشاه گذاشتند. گفتند که این تصدیق را اینها دادند ولی ما می‌خواهیم اگر شما اجازه بدهید طبابت کنیم. ایشان دعا کردند هر دو را دادند. به یکی گفتند در قلمتان شفا آفریدیم، در یکی هم فرمودند قدم تو را مبارک و با شفا قرار دادیم و همینطور بود. مرحوم دکتر نور از لحاظ طبّی که من نمی‌دانم ولی می‌دیدم هرکس به او مراجعه

۱. عصر شنبه، تاریخ ۱۳/۱۲/۱۳۹۰ ه. ش. (جلسه پزشکان)

می‌کند، راضی می‌آید. با وجود اینکه خیلی آدم بداخلاقی هم بود یعنی خیلی تند بود. این است که در اطبّا هم مثل اینکه آن نَفَس و آن قدم مؤثّر است. حالا ان شاء الله برای همه‌ی آقایان و خانم‌ها هم نَفَس گرم شفا دِه و هم قدمِ صدق و صفا آرزو مندم، ان شاء الله.

نوزاد انسان که می‌دانید، یک تگّه گوشت است. اگر ولش کنند می‌میرد. هیچ حیوانی اینطوری نیست یعنی نوزاد هیچ حیوانی به وجود پدر و مادرش محتاج نیست ولی آنها هم کمکش می‌کنند. حالا آیا می‌شود کاری کرد که نوزاد انسان هم اینقدر ضعیف نباشد، ناتوان نباشد یا نه؟ البتّه این مثل یک آرزویی است که به قول روانشناس‌ها اگر بگیریم، آنها می‌گویند این داستان دو تا برادر رومئو و رمولوس (یک چنین چیزی) که از گرگ شیر خوردند. ولشان کردند و بدون مادر، بزرگ شدند. یا داستان زال در فارسی، که نوزادی بود ولش کردند. البتّه خود این در حیوانات هم هست. چند سال پیش، شاید سی سال پیش یک شیری در باغ وحش تهران دو تا بچه آورد و خودش مرد و یک سگی که بچه‌هایش مرده بودند اینها را بزرگ کرد به طوری که مدّتی بعد که با بچه‌ها به تماشای این دو تا نوزاد رفتیم که حالا بزرگ شده بودند، شیری بودند با این سگ در یک قفس بودند. حالا آیا می‌شود راجع به بشر

هم این کار را کرد یا نه؟ یک مطالعه‌ای است که من پیشنهاد می‌کنم، متشکرم.

یک بحث کلی هست که کدام علت است و کدام معلول؟ گاهی ما علت را به جای معلول می‌نشانیم، معلول را به جای علت. حالا کدام اول است؟ مثلاً آیا ما چون به قرآن معتقدیم و قرآن گفته انجیر بخورید، انجیر می‌خوریم و نمی‌دانیم چه فایده دارد؟ یا اینکه از آقایان پزشکان و خانم‌ها می‌پرسیم: انجیر چیست؟ چطوری است؟ به ما توصیه می‌کنند که انجیر چیز خوبی است، آنوقت به خدا پی می‌بریم. این یک بحثی است که همیشه خواهد بود و هست. هر دو حالت درست است. برای اینکه اعتقاد بیماران (حالا بیمار نه، هر انسانی) در بدنش خیلی مؤثر است. وقتی معتقد است که مثلاً این انجیر شفا می‌دهد، آن اعتقاد هم کمک می‌کند، غیر از تمام این آزمایشاتی که کرده‌اند و مشخصات انجیر را فهمیده‌اند، آن اعتقاد کمک می‌کند. همچنین اعتقاد آن کسی که این را داده یا طبیبی که نسخه داده و گفته که انجیر بخور. چون او برای من گفته، علاقه مند می‌شوم یا اینکه آن کسی که منزلش بودیم انجیر بوده، انجیر تعارف کرده گفته بفرمایید بخورید. علاقه و اعتقاد به آن مأخذ، در سلوک مؤثر است. این است که طبیب

هم، خیلی از اطباء هم من که در عمرم دیدم ظاهراً علم‌شان با دیگران فرق نمی‌کند ولی اصلاً همه می‌آیند پیش این و به او علاقه مند هستند، این اعتقاد به خود آن شخص است که منتقل می‌شود. در روانشناسی البته می‌گویند: «تداعی معانی». آن معنا و آن خاصیتی که آدم در آن شخص می‌بیند بطور ذهنی منتقل می‌شود، به این شخص اضافه می‌شود، آن هم به بدن کمک می‌کند. بنابراین یک ارتباط نزدیکی بین بدن و روح هست. روح را حالا جداگانه می‌گوییم روح است یعنی فرض می‌کنیم که روح یک چیز جداگانه‌ای است برای اینکه بتوانیم حرفمان را بزنیم. این یک مسأله‌ی کلی است که اگر در آن دقت بشود، هر چه هم تحقیق کنند تمام نمی‌شود، کم نیست، به اصطلاح کم به نظر نمی‌آید.

وقتی ارتباط جنبه‌ی روح یا روان را می‌گوییم، همه‌ی جنبه‌های غیر جسمی را در بر می‌گیرد. ارتباط این بدن با خود فکر یا فکر با بدن خیلی سنگین است. اطباء هم وقت ندارند و مجالش هم نمی‌شود که بتوانند بپردازند. دو، سه داستان از ابوعلی سینا شنیده‌اید و می‌گویید که خودش را گاو خیال می‌کرد و امثال اینها. همه‌ی اینها را جزء به اصطلاح شاهکارهای طبّی قرار می‌دهند.

واقعیتش هم همین است ولی بر مبنای این نباشد که بدن همه چیز است. در یکی، دو قرن اخیر، متوجّه شده‌اند آنها را توجّه کنند، اوّل کسی هم که ظاهراً متوجّه شد یعنی این کار را کرد، فروید و مکتبش بود. مَسْمَر و اینها که بعد کم کم کشانده شد به طوری که الان مردم نمی‌دانند، توجّه ندارند که فروید طبیب بود، هیچکس فروید را به عنوان طبیب نمی‌شناسد. یک مکتب است حالا خوب یا بدش را کاری ندارم. بعد کم کم کشانده شد و اینها به صورت مستقل درآمدند. یونگ و آن یکی دیگر آلمانی که اسمش را یادم رفته است. اینها به این رشته توجّه بیشتری کردند. حالا برای این، ارتباط نزدیک بین طب و روانشناسی هست یعنی طبیب و روانشناس باید با هم بروند. به خصوص فرض کنید شما مثلاً در حصبه یا بیماری‌های خیلی مشخص دیگر محتاج به آنها نیستید، یک سری درمان‌های بدنی می‌کنید و حال آنکه همین‌ها هم یک جنبه‌ی روانی دارد ولی یک بیماری‌هایی که مثلاً خستگی مفرط که بیشتر اوقات خسته است، این فقط بدنی نیست باید با روانشناس با هم کار کنید. فقط من این را می‌دانم پیشنهاد هم پیشنهاد مُجملی است یعنی می‌گوییم با هم باید همکاری کنند.

ما به مگه، به کعبه خیلی اهمّیت می‌دهیم، اهمّیت هم

دارد یعنی فهمیدیم اهمّیت دارد. این اهمّیت دادن برای یک غیرمسلمان قابل بحث است. هر چه هم بگوییم خیلی‌ها می‌روند به مگّه به زیارت و اینها، یک اعتقادی دارند که مریضشان خوب می‌شود یا مرض خودشان خوب می‌شود. شخصی که مسلمان نیست باور نمی‌کند ولی اگر باور کرد می‌رود دنبال اینکه ببیند در این خاک چه خاصیت هست؟ تجزیه کند، نمی‌دانم چه هست؟ ولی به هر جهت یک چیزی هست که در همین خاک هم مؤثر است حالا شما هم بروید آنجا، دست به همین خاک بزنید. خدا هم گفت: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى^۱، ان شاء الله حجّ تان قبول باشد.

خانم من از جوانی کسالت قلبی داشتند. از جوانی که من یادم است این بیماری را داشتند. این اواخر خیلی به من اصرار می‌کردند و دلشان می‌خواست مگّه مشرف بشوند. من هم گفتم بسیار خوب است منتها من دو بار حج تمتّع رفتم و دیگر لازم نیست بیایم. خیلی از دوستان و فقرا هستند گذرنامه بگیرید و شما بروید. گفتند: نه، من نمی‌روم مگر اینکه تو بیایی با هم باشیم. من در واقع آن سفر برای خاطر ایشان به عنوان مؤاجد این کار را کردم. گذرنامه گرفتیم و با هم راه افتادیم. همان وارد مدینه که شدیم

(مدینه قبل بودیم) خانم از نو قلبشان ناراحت شد و تختی داشتند در بعثه به اصطلاح مرکز آن، در آنجا اصلاً خوابیدند. طیب آمد معاینه کرد و بعد با یک حال عصبانی به من گفت: چرا اجازه دادم که تو به مگه بیایی؟ گفت الان هم برگردید، خیلی من ناراحت شدم یعنی او هم از روی علاقه مندی گفت، نه بی تربیتی. خانم به او گفتند: نه آقای دکتر، درست است که من این کسالت را دارم ولی به شما قول می‌دهم که تمام اعمال حج را خودم انجام بدهم، نیابت هم نگیرم و به سلامت به ایران برگردم و بعدش هم سال‌ها باشم، همینطور هم شد ولی فکر نمی‌کنم در یک نفری که اعتقاد نداشته باشد چنین حرفی بزند، نه! این اعتقاد است که نگه می‌دارد. این اعتقاد همیشه یک دارویی است که برای همه‌ی بیماری‌ها خوب است. این از داستان شخص خودم، البته سایر چیزها هم در آن بود ولی الان منظور من این قسمتِ اعتقادی بود.

به همین حساب من از بعضی خانم‌ها و آقایان خواهش کردم نسخه که می‌خواهید بنویسید بالای آن بنویسید: «یاشافی». یک توشلی است. هم توشلِ خودتان است که متوسل می‌شوید، هم آن مریض به توشلِ شما متوسل می‌شود. بله این هم هست. البته این قلمرو را که تفسیر کردیم، هم روانشناس در این مورد بحث می‌کند، هم طیب در این مورد بحث می‌کند. گاهی

اوقات بحث اینها خیلی با هم متفاوت است. حالا اگر همین را که یک جای نقطه‌ی اشتراک و اتصال طب و روانشناسی است، دقت کنیم هر دو استفاده می‌کنند، خوب است.

من آنوقت که بیمارستان بودم به نظرم عمل پروستات یا فتق بود، چندین عمل کوچک کردم، در بیمارستان بستری بودم. مرحوم آقای رضاعلیشاه به عیادت آمدند، آن طبقه‌ی بیمارستان که بودم، با ویلچر نشستند، با ویلچر در اتاق آمده بودند. مشغول صحبت بودیم، مرحوم عبدالرّسولی، خطّاط مشهور هم در طبقه‌ی پایین بستری بود و حالش بد بود. نشسته بودیم، پسر عبدالرّسولی که الان هم هست آمد بالا، خدمت آقای رضاعلیشاه گفت که پدرم حالش خیلی خراب است و چه کار کنیم، کجا دفن کنیم؟ صحبت دفن و این حرف‌ها بود یعنی به این حالت رسیده بود ولی گفت من پدرم خیلی علاقه‌مند بود که این قرآنی را که شروع کرده و به نام قرآن تابنده گذاشته که خطّ خودش است، این را تمام کند. ایشان فرمودند: ان شاء الله آرزوی عملی می‌شود، حالش هم خوب می‌شود. این رفت و بعد البته کم‌کم حالش بهتر شد قرآن را ادامه داد، به همان طریق قرآن را تمام کرد و چند ماه بعد زنده بود. این شدت اعتقاد را ما یک‌طور بحث می‌کنیم، حرف

می‌زنیم خانم‌ها، آقایان و منی که هیچ طبیب هم نیستم ولی دانشمندان به قولی، یک‌طور دیگر ممکن است بحث کنند ولی به هر جهت، این‌طور مواردی هست. حالا این موارد نادر را به قول یک دانشمندی می‌گوید که در قوانین و گردش جهان استثناء وجود ندارد. همانی که ما استثناء می‌گوییم، خودش یک قانون است. البته الان علوم حالا، فوری می‌گویند این استثناء است و حق هم دارند، برای اینکه یک مورد از هزار مورد می‌شود ولی همین یک مورد را اگر بسنجند خیلی درهای دانش به سمت ما باز می‌شود.

حالا به مناسبت یاد آمد مرحوم ابوالقاسم قربانی، ریاضی‌دان بود و این اواخر هم استاد دانشگاه بود و خیلی مرد دانشمند و مشهوری بود. کتاب‌های دبیرستان که این دو نفر نوشته بودند به قربانی صفّاری مشهور بود. می‌گفت شصت کتاب قربانی صفّاری دارد، بیست کتاب هم خودم مستقلاً نوشتم. درویش بود خدا رحمت کند. بعد دیگر رحلت کرد. آن اوّل باری که من دیدم، من نوجوان بودم، دوازده، سیزده ساله در دبیرستان درس می‌خواندم، دوّم یا سوّم دبیرستان بودم. آقای قربانی معلّم هندسه‌ی ما بود. سر کلاس می‌آمد. درست مقید به سر ساعت بود تا زنگ می‌زدند، می‌دیدیم دم اتاق است. باز تا زنگ

می‌زدند دم اتاق است که دارد می‌رود. اینطور خیلی منظم بود. حتی مثلاً توجّه نداشت که کی زنگ است، مسأله‌ای را شروع می‌کرد دایره می‌کشید، کمی می‌کشید، زنگ می‌زدند، همانجا دایره‌ی نیمه‌کاره را ول می‌کرد. الان هم فرزندانش هستند آنها هم ریاضی‌دان هستند در پاریس در دانشکده‌ها درس می‌دهند.

نام و فامیلی من، آنوقت‌ها همه‌مان، بیچاره‌ی بیدختی بود. من نمی‌دانستم که این هم درویش است، در صحن حسینیّه که حالا حسینیّه‌ی حایری شده، نشسته بودم دیدم ایشان آمد آنوقت فهمیدم که درویش است، آمد سلام و علیک و خودش به من گفت. گفت: من روز اوّل که آمدم به مدرسه‌ی شما، (معمولاً همان اوّل، حاضر غایب می‌کردند) حاضر غایب کردم دیدم نوشته نورعلی بیچاره‌ی بیدختی. گفتم: ای وای، این فرزند مرشد من حضرت صالح علیشاه است. زدم توی سرم، من چه کار کنم؟ اگر این درسش بد باشد، من با او چه کار کنم؟ بعد که چند وقت گذشت دیدم نه، درست خیلی خوب است، همه‌اش نمرات خوب از من می‌گرفتی، خوشحال شدم، دلم می‌خواست تو را ببینم. خوشحال شدم و در همه‌ی مدرسه‌های دیگر، اسم تو را می‌برم که یک شاگرد اینطوری زرنگی داریم. حالا اسم قربانی بردیم این هم یک ذکر خیرش باشد.

اینها ربطی به جلسه‌ی اطّبا ندارد، معذرت می‌خواهم. آن
شعر می‌گوید:

یارم همدانی و خودم هیچ ندانی

یارب چه کند هیچ ندان با همه دانی

باید بنشیند هر چه می‌گویند یاد بگیرد تا همه دان
بشود. ان شاء الله .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

اصطلاحی هست که بیشتر در مورد ادبیات و تاریخ شعر و شعرا از این اصطلاح استفاده می‌شود، سایر جاها هم هست می‌گویند فلان چیز سهل ممتنع است یعنی یک چیزی است که آسان به نظر می‌رسد، آسان هم هست ولی هیچکس نمی‌تواند آنطوری باشد. مثلاً می‌گویند شعرهای سعدی سهل ممتنع است یعنی بیشتر شعرهای او را که بخوانید خیلی معنای آن ساده است، محتاج به هیچ شرح و تفسیری نیست ولی همه‌ی شعرای بعدی اذعان دارند که نتوانسته‌اند مثل سعدی شعر بگویند. حالا شما دقت کنید به خصوص گلستان را که من توصیه کردم بخوانید، هم شعر و هم نظم و نثر قاطی است، می‌بینید ساده است. می‌توانم اینطوری بگویم که قاعدتاً سهل است برای اینکه چیز مهمی نیست ولی اگر شاعر باشید هر چه زور بزنید نمی‌توانید چنین شعرهایی بگویید. در حالات انسان یا بیماری‌ها و انحرافات هم می‌گویند سهل ممتنع. البته هرکسی در حرف‌هایش، در گفتارش یک سهل و ممتنعی می‌گوید که برای دیگران درک آن مشکل است ولی تک‌وتوکی هست. کسی که در واقع گفته‌ها و نوشته‌های او آنطوری باشد، کمتر هست.

۱. صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۴/۱۲/۱۳۹۰ ه. ش.

سلوک انسان هم همینطوری است. اگر آنهایی که در سلوک به مراحل بالاتری رسیدند را دقت کنید از اطلاعاتی که خودتان از زندگی آنها دارید یا خودشان می‌گویند، می‌بینید که کار تازه‌ای نکردند. ظاهراً همه‌ی کارهایشان هم سهل است البته آن کارهایی که خودشان کردند نه آن حالاتی که برای آنها پیش می‌آید.

مثلاً بایزید بسطامی. کاری نکرده، به مادرش رسیده سلام کرده، هر روز صبح پیش او رفته، این کاری نیست ولی شماها خودتان می‌توانید بکنید؟ نه! ظاهراً این کار سهلی است ولی نتیجه‌ی آن ممتنع است یعنی آن حالات و قدرت معنوی که پیدا کرد ما نداریم، پیدا نمی‌کنیم. ولو همان کارها را هم بکنید، آن قدرت را پیدا نمی‌کنید. یا خداشناسی که گفتند سهل ممتنع است. مثلاً یک آدمی بی‌قید است یعنی اصلاً توجّه ندارد. این آداب، مثل همه‌ی آنها، دیگر است پشت سر خودش را نمی‌تواند ببیند. یکی دیگر به او می‌رسد می‌گوید که حواست کجاست؟ می‌گوید چه شده؟ می‌گوید مثلاً: یک مورچه پشت گردنت دارد می‌رود. می‌گوید: من چه می‌دانم، آزاد است. اینکه آدم به خودش توجّه کند، هم سهل است هم ممتنع ولی شما نمی‌توانید تمام ایّام، تمام ساعات به خودتان فکر کنید، نه به این خود، به آن خودی که تکامل پیدا می‌کند ولی اگر این کار را بکنید ممکن است یک مقامات و حالاتی

برای شما ایجاد بشود. آن برای دیگران ممتنع است ولو اعمال سهل باشد، حالات سهل نیست، ممتنع است. برای اینکه حال بشری، حال بشر با جزئی چیزی که در نظر ما جزئی است، فرق می‌کند و حتی خودش هم ممکن است توجه نداشته باشد.

آن فرضیه‌ای که گفته‌اند و ساخته‌اند که یکی، دو بار هم گفتم، در روز قیامت وقتی به حساب‌ها رسیدگی می‌کنند، یکی را بعد از رسیدگی به حساب‌ها، می‌گویند ببخشید. ببخشید هم نمی‌گویند، یک آردنگی می‌زنند می‌گویند از این طرف برو. کجا بروم؟ برو تا وقتی که تو را آتش بگیرد. این می‌رود ولی یک نکته‌ای در وجودش هست که حتی خودش هم خبر ندارد و آن این است که امیدوار است، هر لحظه به پشت سرش نگاه می‌کند، ببیند شاید اشتباه کردند. دیگر گفتنِ ای خدا، ای خدا گذشته، وقت حساب رسیده. می‌گویند خدا از او می‌پرسد که چرا نمی‌روی؟ چرا نگاه پشت سر می‌کنی؟ گفت فکر می‌کنم یعنی امیدوارم که این حرف اشتباه باشد و من را ببخشی، به این امید نگاه می‌کنم. خدا امید را ناامید نمی‌کند، می‌فرماید از نو حساب کنید. بعد همین شخص یا شخص دیگری، خدا از نو می‌خواهد رسیدگی کند، البته کارهای خدا که مثل ما نیست که رأی‌ها را بشمارند بعد بگویند خراب شد از نو، از اول. خدا گفت چیست؟ حسابت را رسیدند، چه

گفتند؟ گفت گفتند که برو به جهنّم، من داشتم می‌رفتم. خدا گفت: نه! صبر کن ببینم، تو کارهای خوبت را نگفتی! این لیست کامپیوتری را دیدم، دیدم کارهای خوبت را ننوشتی! گفت: من کار خوبی ندارم. سهل ممتنع اینجاست.

در واقع هیچکس نمی‌گوید یعنی آنکه کار خیری، چیزی دارد نمی‌گوید که من این کار خیر را کردم. حتی او را خیر نمی‌بیند. آنجایی که حساب می‌گیرند، این را یادتان باشد. گفت بگو ببینم، کار خیرت چه بوده؟ گفت: هیچی. (این را هم یادداشت کنید از همان سهل ممتنع هاست). گفت: هیچی. خدا گفت: نه! تو خودت نمی‌دانی. صدایش زد گفت فلان جا مثلاً غذا می‌خوردی وسط غذایت یکی آمد گفت گرسنه هستم چیزی به من بده، غذا را به او دادی. این کارت خیر بود برای اینکه نه آن گدا چیزی داشت نه من به تو گفته بودم. از خودت این کار خیر را کردی. یک امتیاز به تو می‌دهم. فلان جا، فلان سحر بیدار شدی نمازت را خواندی، گواينکه وظیفه‌ات بود ولی خوشحال شدی از اینکه خداوند این توفیق را به تو داده که وظیفه‌ات را انجام بدهی. این یک خوبی. اینها همه، کارهای سهل ممتنع است. می‌بینند مثلاً در قیامت، یک نفر چاقوکش الواتی می‌آید، می‌گویند الان دیگر آتش جهنّم شعله‌ور می‌شود! ولی بالعکس می‌بینند می‌گویند برو به بهشت.

تعجب می‌کند. چرا؟ این از آن کارهایی است که سهل ممتنع دارد ولی شما خیال نکنید وقتی می‌خواهید سهل ممتنع بگیرید از این چاقوکش پیروی کنید، نه! **يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ**^۱، خدا در مورد بعضی‌ها می‌گوید: خداوند بدی‌های او را تبدیل به خوبی می‌کند، چطوری می‌کند؟ البته خداوند گفته ولی ما هیچ توجه نمی‌کنیم یعنی حواسمان نیست.

این است که هر چه، هر وقت به اینطور چیزهایی برخورد می‌کنیم، می‌گوییم: **وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**^۲ و **يَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ**^۳ و هر کسی را بخواد عفو می‌کند و بخواد، مجازات می‌کند. ما همینقدر می‌دانیم ولی خداوند قبلاً گفته، ما اهمیتش را نفهمیدیم، نمی‌دانیم. خداوند گفته وقتی که به کسی کمک می‌کنید، با حالت خضوع و خشوع و کوچکی در مقابل آن کمک بکنید. هیچ کمکی که دنباله‌ی آن منت باشد یا اذیت باشد، فایده ندارد که هیچ، ضرر هم دارد. این می‌گوید من هیچ منتی نگذاشتم، یکی می‌گوید اذیتی هم نکردم، راست هم می‌گوید ولی در دل خود منت گذاشته است. گفته این من هستم که دارم کار خیر می‌کنم. سر چه کسی منت گذاشته؟ سر خدا منت گذاشته. این ظاهراً سهل است، سهل

۱. سوره فرقان، آیه ۷۰.

۲. سوره مائده، آیه ۱۲۰ / سوره هود، آیه ۴ / سوره روم، آیه ۵۰ ...

۳. سوره شوری، آیه ۲۵.

است که شما بگویید منّت نمی‌گذارم ولی آن قسمتی که خدا می‌بیند که شما در دلتان منّت گذاشتید، آنجا ممتنع است. آنجایش را دیگر نمی‌دانید.

یکی از سهل ممتنع‌ها همین است: پیروی از عمل یک کسی که ما نیّت او را نمی‌دانیم. مانعی ندارد عمل او را پیروی کنیم ولی نیّت او، نیّت خودمان باشد یعنی خودمان نیّت کنیم. این دستورات اخلاقی و اینها بیشتر متوجّه درون است نه متوجّه عمل. البته هیچ عملی بدون نیّت قبلی واقع نمی‌شود یعنی انسان هر کاری بخواهد بکند، غذا بخورد، مسافرت برود، کتابی بخواند، هر کاری بخواهد بکند، تصمیم می‌گیرد و می‌رود آن کار را می‌کند ولی آن نیّت درونی است که متفاوت است. دو نفر ممکن است ظاهر عملشان یکی باشد ولی اختلاف خیلی داشته باشند. این است که باید در ضمن دستورات که انجام می‌دهیم به نیّت خودمان هم پردازیم، آن را هم تربیت کنیم. مثلاً همین دستورات، بیشتر اینها در قرآن هم هست، همین دستوری که آیه‌ی قرآن می‌گوید: کار خیری که می‌کنید، به منّت و اذیت آن را خراب نکنید که بعد منّت بگذارید یا اذیت کنید. این همینقدرش برای جامعه است ولی اگر خیری می‌کنید بدهید برود. بعد از آن ما می‌پردازیم به اینکه چه کار کنیم که اصلاً به خاطرمان نرسد که

مَنْت بگذاریم؟ چون مَنْت گذاشتن مربوط به این است که شما اگر فرض کنید نشسته‌اید، رفیق تان هم می‌گوید آن کتاب، آن قرآن را بده برمی‌دارید می‌دهید. مَنْتی نمی‌گذارید ولی اگر خودتان بلند شوید و خدمتی را که باید بکنید انجام بدهید، ممکن است خیال کنید که این من هستم که به تو کمک می‌کنم. حالا کمک، چه کمک زیاد و چه کمک کم، باید تمرین کنیم در هر کار خیری، چه خیر مالی و چه خیر حالی، بیشتر به قصد و اراده‌ی خداوند باشد. البته آنهایی که در سلوک خیلی بالا رفته‌اند می‌گویند همین که خدمتی بکنی به قصد اینکه یک ثوابی برای تو باشد، خود این حرف خدمت تو را باطل می‌کند. البته باطل نمی‌کند، عملت را یک خرده سبکتر می‌کند. اگر در همین کار هیچ مَنْت نگذارید، خیلی خوب است. اگر کمی مَنْت بگذاری، یک کمی از آن ثوابش کم می‌شود. به همین دلیل توضیحی که حکما بر این داده‌اند، این است که اگر کار خوب می‌کنید، به دیگران خیری یا فایده‌ای و یا کمکی می‌رسانید، فراموش کنید. اگر فراموش نکنید هر چند وقتی یادتان می‌آید، غرور شما را برمی‌دارد. سعی کنید فراموش کنید و بالعکس اگر دیگری به شما خدمت کرد هرگز فراموش نکنید، حتماً یادتان بماند. این است که فرمایش علی علیه السلام در اینجاست (منتها یک مطلب را ایشان می‌فرماید) اگر

کسی به من یک کلمه، یک حرف یاد بدهد، من غلام او هستم یعنی فراموش نمی‌کنم. «غلام او هستم» یعنی همیشه به گردن من است. بنابراین این دو، سه تا دستورات کوچکی که ظاهراً کوچک است در یک جمله گفته‌اند، در آنها معانی بزرگی هست. نه به این جملات و کلمات قصار بی‌اهمیت باشید، نه به آن تکامل خودتان. فرض کنید از اینجا تا مشهد می‌خواهید بروید و به شما خدا گفته دو هزار سال عمر می‌دهم، امروز یک قدم بردارید، فردا هم یک قدم، روز بعد هم یک قدم، بالاخره بعد از مدّت زیادی به مشهد می‌رسید ولی آیا صحیح هست که اصلاً قدمی برندارید؟ بگویید یک قدم چیست که من بردارم؟ کار خیر هم همینطور است. در ضمن اینکه خودتان باید آن را فراموش کنید و به یاد نیاورید ولی از انجام آن فراموش نکنید یعنی بی‌اهمیت ندانید. کوچکترین کار خیر را بی‌اهمیت ندانید و بدون منت انجام بدهید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

بعضی سؤالات تکراری است و شاید یک بار هم جواب دادن به آن کافی نباشد. سؤال هم به طرق مختلف گفته می‌شود، جواب را هم به طرق مختلف باید داد. یکی مثلاً سؤال می‌کند که چه کار کنیم که دعاهاى ما مستجاب بشود؟ هیچ کار. خدا هیچ کارى نشان نداده، اختیار دست خود خداوند است. اول از روش‌های روانشناسی و چیزهایی که مطالعه می‌کنند این است که شنونده فکر کند که از چه جایی، از چه جهتی چنین سؤالى به خاطر طرف رسیده؟ آن داستان و تمثیلی که زدند، بسیار جالب است. می‌گویند که این دم‌ها، یک چیزهایی است که می‌دمند برای اینکه آتش روشن بشود، مثل باد است. مثلاً یک سفیدگری، شاگردى داشت. شاگردش خیلی تنبل بود، به هر جهت. گفت که بدم، شاگرد دمید و روشن کرد، بعد گفت: استاد! من اگر خسته شدم بنشینم، درست است یا نه؟ گفت: بله بنشین و بدم. یک خرده گذشت، این باز گفت: استاد من خسته شدم، آیا به جای اینکه بنشینم و بدم، می‌توانم بخوابم بدم؟ گفت: بله. بعد از چندی باز پرسید: آیا وقتی می‌دمم با یک دست باشد یا با دو دست؟ گفت: با هر دو دست. دومرتبه یک سؤالى کرد. استاد گفت:

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱۲/۱۷ ه. ش.

بمیر و بَدَم یعنی سؤال نکن. هر زحمتی، هر چیزی دارد اگر می‌خواهی بَدَمی، تو کارت دمیدن است. بمیر و بَدَم.

خوب فکر کنید دعا خیلی خوب است ولی کسی چرا دعا می‌کند؟ مثلاً دعا می‌کند که باران بیاید. چرا؟ چون باران آمدن که به دستش نیست، چیزی است که در اختیارش نیست. درست است که باید دعا کرد ولی اینجا اگر فکر کند، می‌گوید خدا به خاطر من یک نفری کاری نمی‌کند که باران بیاید برای اینکه هزاران نفر دیگر کار دارند که آفتاب می‌خواهند.

هرکه نقش خویش می‌بیند در آب

برزگر^۱، باران و گازر^۲، آفتاب

و امثال اینها. اما خداوند با این وجود می‌توانست بگوید آقا! دعا یعنی چه که از من می‌خواهی؟ من تمام قواعد را گذاشتم، برو دنبال این قواعد ولی نه! خداوند دعا را گذاشته برای اینکه ما مثل این بمیر و بَدَم، خسته هم شدیم، باز هم بَدَمیم یعنی نسبت به خداوند و عبادت و بندگی ما کوتاهی انجام نشود.

فرموده است دعا کنید و حتی در خیلی موارد هم دعا را مؤثر دانسته. اما مؤثرتر از همه‌ی اینها در دعا، این است که ما فکر کنیم چه می‌خواهیم و از که می‌خواهیم؟ «چه

۱. برزگر یعنی زارع.

۲. گازر یعنی لباس شور.

می‌خواهیم» مهم نیست اگر از «که می‌خواهیم» را بفهمیم و این را از خداوند بخواهیم، دیگر هر چه باشد برای خدا فرقی نمی‌کند.

البته بشر خیال می‌کند، خدا هم عجزی دارد. حتی در سوره‌ای می‌فرماید که: حواریون از عیسی خواستند، گفتند: هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ^۱، آیا خداوند تو می‌تواند و در قدرتش هست که برای ما از آسمان یک مائده‌ای بیاورد؟ عیسی جواب نداد که می‌تواند یا نمی‌تواند. عیسی خودش به درگاه خداوند دعا کرد و گفت: رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا^۲، خدایا یک مائده برای ما بفرست که برای امروز ما و فرداهای ما عید باشد یعنی خداوند جواب داد که نه تنها می‌تواند بلکه خداوند قادر است همه‌ی کارها را بکند. بنابراین هدف دعا هر چه می‌خواهد باشد، ما باید بفهمیم از چه کسی دعا را می‌خواهیم؟ از خداوند می‌خواهیم یعنی می‌گوییم: خدایا! یک چنین کاری بکن. آیا خداوند قبلاً هیچ دستوری نداده که در این کاری که ما می‌گوییم، می‌گوییم خدایا! این مشکلات زندگی ما را حل کن. مانعی ندارد هر دعایی را می‌شود از خداوند کرد ولی آیا خداوند قبلاً به ما دستور نداده راجع به همین کار دنیای ما، که

۱. سوره مائده، آیه ۱۱۲.

۲. سوره مائده، آیه ۱۱۴.

دچار این گرفتاری نشویم؟ اوّلأ گفته: إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ^۱، خداوند زیاده روی ها را، اسراف ها را دوست ندارد، اسراف کارها را دوست ندارد. ما در طئی زندگی خودمان، نعمت های خدا که به ما داده استفاده کردیم، آیا در آن اسراف نکردیم؟ که گاهی مثلاً نان دور انداختیم، یک میوه ای مثلاً یک کمی له بوده دور انداختیم، اینها همه اسراف است. یا آنجای دیگر می فرماید: إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاسْكُتُوا^۲، اگر قراردادی برای مدتی داشتید، حتماً بنویسید و ما این کار را کردیم؟ نه! البتّه غیر از زندگی عادی که می رویم از بقال ماست می گیریم، جلوی پول می گذاریم ولی قراردادها را نه. خیلی از اختلافاتی هم که الان هست از اینهاست.

پس یکی از اثرات دعا، یکی از جهاتی که باید رعایت کرد این است که ببینیم دستور خود آن کسی که ما از او چیزی می خواهیم را اجرا کردیم یا نه؟ خدا می گوید: چنین کاری بکن. مثل اینکه یک کسی از شما می گوید: من پام درد می کند نمی توانم راه بروم، خیلی تشنه هستم، برو یک لیوان آب بیاور، من تشنه هستم، ما همینطور بنشینیم. بعد بگوییم: آن کتابی که پریروزها داشتی، به من می دهی؟ کجاست بردارم؟ او حق دارد بگوید خفه شو! من از تو آب خواستم بیاوردی! آنوقت قبل از آن از

۱. سوره مائده، آیه ۱۴۱ / سوره اعراف، آیه ۳۱.

۲. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

من چیزی می‌خواهی؟ ما هم از خدا چیزی می‌خواهیم اما دستور خودش را انجام ندادیم! باید خجالت بکشیم. پس یکی از عللی که خدا دعا را نمی‌پذیرد، مستجاب نمی‌شود، همین است که همان دستوراتی که خودش در همان موضوع داده را انجام ندادیم. دل درد می‌گیریم داد و بیداد و دعا می‌کنیم که خدایا این دل درد ما را خوب کن! خداوند برای همین دل درد شما دستور داده گفته: *كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا*، به اندازه بخورید و بیاشامید اسراف نکنید. ما غذای خوبی دیدیم، خوشمان آمده، همینطور خوردیم تا دل درد گرفتیم یعنی لااقل دستورات الهی که در همان موضوع داده شده، باید اجرا کرده باشیم. برای اینکه همین دل درد را خدا می‌گوید: من که به تو دستوری دادم، نسخه‌ای دادم، عمل کردی؟ ما می‌گوییم: نه. می‌گوید: پس دیگر از من چیزی نخواه.

البته یادمان باشد با وجودی که خدا می‌گوید دیگر از من چیزی نخواه، ما نباید گوش بدهیم باز هم باید از خدا بخواهیم ولی قاعده‌ی منطقی که به ما می‌دهد در همه‌ی موضوعات، در همه‌ی چیزها، همین است. یکی هم همین است که ما واقعاً دعا کنیم یعنی یک چیزی بخواهیم، نه اینکه همینطور سرسری، خدایا! یک سفر دور دنیا نصیب ما بکن. مانعی ندارد چنین دعایی

بکنیم ولی خداوند می‌گوید من بیکار هستم که فقط بنشینم هوس‌های تو را مرتفع کنم؟! باید با دقت، عاقلانه و منطقی، چیزی بخواهی، من برای تو فراهم کنم. بعد هم خدا می‌گوید: تو بنده‌ی من هستی؟ ما اگر عقل داشته باشیم یا فهم داشته باشیم فوری می‌گوییم: بله! ولی ما این را نمی‌گوییم. خداوند می‌گوید تو بنده‌ی من هستی، بنابراین تو باید خدمت من بکنی، نه من به حرف تو گوش بدهم. ما خدا را در زندگی خود به‌عنوان، (ببخشید اینهایی که بازی کردند) «ژوکر» می‌شناسیم که هر جا چیزی داشته باشیم، هر جا خودمان تنبل باشیم، می‌گوییم: خدایا! این کار را بکن به جبران تنبلی‌مان. هر جا هوس کردیم می‌گوییم: خدایا! چنین چیزی برای ما بفرست. در واقع مسخره است و حال آنکه در دعا ما باید فکر کنیم که از چه کسی می‌خواهیم؟ دعا از کسی می‌خواهیم که تمام قوانین جهان به دست اوست. اراده‌ی او اصل است نه اراده‌ی او استثناء است. اراده‌ی او اصل است. ما از او می‌خواهیم. آنوقت همینطوری الکی باید از او بخواهیم؟

فرض کنید پیش یکی از امراء، حاکمان (امروز روزگار هم همه اینطوری هستند همه‌ی حاکمان طاقچه بالا می‌گذارند، اخم و...) ما از حاکمان چیزی می‌خواهیم، آیا وارد می‌شویم و فحشش می‌دهیم و می‌گوییم این را بده؟ چطوری می‌خواهیم؟ لااقل

اینقدر بفهمیم که در مقام مقایسه، وقتی ما با حاکم ظاهری یک رعایت‌هایی می‌کنیم، با حاکم باطنی بیشتر باید رعایت بکنیم. هر وقت می‌خواهید فرض کنید به اداره‌ای بروید، کاری دارید یکسره از آشپزخانه می‌روید پیش او، حرف می‌زنید؟ نه! لباسی می‌پوشید اگر لگه‌ای در لباس بود، پاک می‌کنید، بعد می‌روید. پیش خدا هم باید همینطور بروید. خدا گفته اگر یک مرتبه من تو را دعوت کردم که اسمش را حج گذاشتم، اگر تو را دعوت کردم باید چنین لباسی بپوشی. اگر می‌خواهی نشان بدهی که بنده‌ی من هستی و به بندگی خود رفتار می‌کنی، من خودم گفتم چطوری این کار را بکن، با صف نماز و....

بنابراین اگر ما این توجهات، این رعایت‌ها را بکنیم، آنوقت می‌توانیم امیدوار باشیم که از خدا یک چیزی بخواهیم به ما بدهد. گویانکه جواب مثبت، مساعدت کردن از طرف خداوند به بنده، هیچ شرایطی ندارد شرایطش دست خودمان است هر وقت بخواهد می‌کند. منتها بعضی شرایط را خودش به ما گفته: اینطوری باشید! اینطوری باشید که من حرف شما را گوش بدهم. اول باید حرف را گوش بدهم، بعد انجام بدهم. مثلاً این وقت‌ها بلند شوید به نماز، این وقت‌ها وضویی، غسلی بگیرید بنشینید تا من سمعکم را بگذارم حرف شما را گوش بدهم. بعد که تازه حرف

شما را گوش دادم، آنچه به مصلحت شما باشد می‌کنم، من شما را آفریده‌ام، مصلحت شما را همیشه می‌دانم، آنچه مصلحت شما باشد، این کار را می‌کنم. خودمان خیلی تجربه کردیم، خیلی از خداوند چیزهایی می‌خواستیم، بعد از مدّتی که هی نق زدیم، خداوند توفیق داد به دست آوردیم. بعد از مدّتی فهمیدیم عجب اشتباهی کردیم؟ و حال آنکه خداوند خودش کار خودش را می‌کند، مصلحت ما را در نظر می‌گیرد. آنوقتی که چیزی می‌خواهیم و خداوند نمی‌دهد مصلحت ما را نمی‌بیند. به این طریق نمی‌شود گفت: نیاز به دعا نداریم یعنی همیشه نیاز داریم برای اینکه همه‌ی نیازها، حتّی نیاز معمولی، گرسنه هستیم، غذا می‌خواهیم همین نیاز را هم از خداوند باید بخواهیم. برای اینکه اگر فرض کنید دست به هر چه بزنید سنگ بشود، نان می‌خواهید بخورید، یک تگّه سنگ بشود، زندگی از بین می‌رود. همین که از خداوند نان می‌خواهیم که بخوریم، این هم دعاست ولی غیر از این به اصطلاح نیازهای دم دست مان که خود خداوند آفریده، ما نیازی به خدا نداریم برای اینکه ما نه مائده می‌خواهیم (مائده می‌خواهیم ولی خجالت می‌کشیم بگوییم) از خدا مائده نمی‌خواهیم، از خدا مقام نمی‌خواهیم ولی همان که می‌خواهیم از خدا می‌خواهیم.

اگر واقعاً بخواهیم، نه به زبان، برای اینکه شما به زبان می‌گویید: خدایا! فلان چیز را بفرست. شاید خدا در آن لحظه این گوشِ زبانِ فارسی‌اش بسته باشد نفهمد، نه! زبان همه جا متفرّق است هر مملکتی، هر شخصی... ولی خواستن دل، زبان ندارد. هر چه شما می‌خواهید عین همان را یک آفریقایی می‌خواهد، یک مکزیکی می‌خواهد، یک چینی می‌خواهد، باید با دل بخواهید. بنابراین دعا را باید اولاً در مصلحتی که خداوند آفریده بخواهید یعنی با خلوص نیت به خداوند. آیا می‌توانیم از خداوند بخواهیم که خدایا! یک بشکه شراب نصیب ما کن؟ اصلاً می‌زند به دهان ما. البته شیطان هم مخلوق خداوند است، آن را هم از شیطان می‌توانیم بخواهیم، می‌خواهیم و بعد هم خود شیطان می‌دهد. خداوند خودش نمی‌خواهد این را بدهد.

بنابراین در دعا خیلی باید رعایت بکنیم. اولاً از دل بخواهیم نه با زبان. با زبان هیچ تأثیری ندارد اینهایی هم که نوشته‌اند، البته فقط یک فایده دارد که جزء ادبیات است، عبارت خیلی قشنگ است و بعد هم به ما نشان می‌دهد مسیر سلوک یک نفری که این دعا را گفته است. مثلاً حضرت امام حسین علیه السلام در عرفات فرمودند، ما می‌خوانیم مسیر آن حضرت را، مسیر زبانی حضرت را درک می‌کنیم ولی ما در آن حد نیستیم که هر چه او

فرموده، ما هم همان را بخواهیم. تيّماً می‌خوانیم، چرا؟ آن دل‌مان باید به اصطلاح از آن دعا متأثر بشود. خلاصه برای دعا هر چه بگوییم، کم است برای اینکه دو سرقضیه یک سرش خواسته‌های ماست که فراوان است، خسته نمی‌شویم از اینکه چه بخواهیم و آن سرش خداوند است که دریایی است که همه چیز مال اوست. بنابراین راجع به دعا خیلی می‌شود فکر کرد، حرف زد ولی به شرط اینکه نفس برسد.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	تیمیت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	۱۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	۱۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	۱۹
	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	۲۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	۲۱
مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)	۲۲
	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول)	۲۳
	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)	۲۴
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوّم)	-
	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)	۲۵
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مردادالی آذر ۱۳۸۷)	۲۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)	۲۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)	۲۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)	۲۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	-
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)	۳۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)	۳۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)	۳۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)	۳۳
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	-
۲۰۰ تومان	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)	۳۴
	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)	۳۵
	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوّم)	۳۶
	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوّم)	۳۷
	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)	۳۸

	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	۳۹
مجموعه هشتم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)	۴۰
	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)	۴۱
	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)	۴۲
	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)	۴۳
<hr/>		
مجموعه نهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۴۷
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-
<hr/>		
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)	۴۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)	۴۹
	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)	۵۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)	۵۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)	۵۲
<hr/>		
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۵۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)	۵۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۵
	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۵۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۷

مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۱	گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
	۷۰	مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)	
۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	
۵۰۰ تومان		

۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)	مجموعه شانزده: شامل ۱۰ تومن (جزوه)
۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)	
۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)	
۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)	
۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)	
۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)	
۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)	
۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)	
۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	
۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۵۰۰ تومان
۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	مجموعه هفده: شامل ۱۰ تومن (جزوه)
۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	
۹۳	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	
۹۴	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوم)	
۹۵	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوم)	
۹۶	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	
۹۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	
۹۸	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	
۹۹	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	
۱۰۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۵۰۰ تومان

	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	۱۰۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	۱۰۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)	۱۰۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	۱۰۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	۱۰۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)	۱۰۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	۱۰۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	۱۰۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	۱۰۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	-
مجموعه هجده:	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اوّل)	۱۱۰
۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	۱۱۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	۱۱۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	۱۱۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادم)	۱۱۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)	۱۱۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوّم)	۱۱۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوّم)	۱۱۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و چهارم)	۱۱۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و پنجم)	۱۱۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	-
مجموعه نوزده:	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اوّل)	۱۲۰
۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	۱۲۱
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوّم)	۱۲۲
۵۰۰ تومان	فهرست موضوعی جزوات	۱۲۳
۵۰۰ تومان	درباره‌ی ذکر و فکر	۱۲۴

مجموعه بیست: ۵۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۱۲۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوششم)	۱۲۵
	۱۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوهفتم)	۱۲۶
	۱۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوهشتم)	۱۲۷
	۱۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادونهم)	۱۲۸
	۱۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادم)	۱۲۹
۲۰۰ تومان		درباره‌ی بیعت و تشرّف	۱۳۰
مجموعه بیست و یک: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۱۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادویکم)	۱۳۱
	۱۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادودوّم)	۱۳۲
	۱۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوسوم)	۱۳۳
	۱۳۴	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوچهارم)	۱۳۴
	۱۳۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوپنجم)	۱۳۵
	۱۳۶	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوششم)	۱۳۶
	۱۳۷	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوهفتم)	۱۳۷
	۱۳۸	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوهشتم)	۱۳۸
	۱۳۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادونهم)	۱۳۹
			شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)